

## علوم انسانی اسلامی و فرصت عرضه جهانی معنا

ابراهیم سلیمی کوچی  
استادیار دانشگاه اصفهان

### چکیده

جامعه ایران همواره از جرگه جوامع دارای بنیه تمدنی و فلسفی به شمار رفته است. ارزش میراث فکری پیشینیان در تولید نظریه‌ها و رهیافت‌های روزآمد و شاذ علوم انسانی و اجتماعی بر کسی پوشیده نیست. از این رو، می‌توان امید داشت که علوم انسانی ایران در سده بیست و یکم آن‌چنان که هست و آن‌چنان که می‌توانسته باشد و نیست، جایگاه بختیار و مهمی در عالم خواهد داشت. مهم از این حیث که هنوز کمابیش زیرساخت‌های دیرینش را با سماجت و پایدردی حفظ کرده است و بختیار از این لحاظ که می‌تواند با رجوع به منابع اصیل درون‌سرزمینی و بهره‌گیری از روش‌های تحقیق مطلوب و متناسب با آرمان‌های بومی‌سازی علوم انسانی موجود، بشارت‌های فراوانی برای دنیای بحران‌زده و سرخورده از فقدان معنای معاصر داشته باشد.

آن‌چنان که می‌دانیم، تاروپود علوم انسانی اسلامی در ایران به معنای خاص آن با دغدغه‌های اخلاقی و حکمی و ارزشی گره خورده است. هجوم بی‌تعارف و بی‌مجامله

مدرنیسم در تمام ساحت‌های نظری و عملی‌اش هنوز هم نتوانسته بنیان چنین عمارت دیرینه و فرهنگ‌مندی را از پای بست ویران کند. مراد ما از طرح چنین فرصت بی‌بدیل و چنین نیک‌بختی ممتازی، دعوت به نوعی بازاندیشی نقادانه و تحلیلی در عرصه اندیشه‌ورزی و تفقه در منابع فرهنگی اسلامی - ایرانی برای تولید یا بازتولید معناست. بی‌شک نهادینه و اجرایی شدن راستین و عالمانه آرمان‌های تحول در علوم انسانی موجود، به تغییر کیفیت نقش‌آفرینی علوم انسانی در جامعه کنونی ایران کمک شایانی خواهد کرد و فرصت‌های بی‌بدیلی در باب بازتولید معناها و اصیل، حتی برای ارائه در مقیاس‌های فراسرزیمینی، به بار خواهد آورد.

**کلیدواژگان:** ایران، نقد علوم انسانی موجود، بحران معنا، فرصت بازتولید و عرضه جهانی معنا

### مقدمه

مجموعه آنچه علوم انسانی نامیده می‌شود، نه در ساحت تولید و نه در ساحت کاربست، به‌هیچ‌روی نمی‌تواند بی‌وطن و بی‌طرف تلقی شود؛ چراکه اولاً این علوم در خلوت متفکران و صاحب‌نظران به بار ننشسته‌اند و محصول عینی شرایط اجتماعی - فرهنگی جوامع و در پاسخ به مسائل و چشمداشت‌های خاص آن جوامع به وجود آمده‌اند و ثانیاً این علوم از سنخ تکنیک‌های ابزاری و فنی نیستند که با مهارتی مشخص و قابل‌تعلیم به خدمت تمام جوامع قرار بگیرند.

حال این علوم که عمیقاً ریشه در تحولات مناسبات مدنی و ساخت زندگی و روابط انسانی و دگرگونی عرف و عادات زیستی و شاکله‌های حیاتی دارد، در جامعه ما گاه حتی به‌عنوان عنصری ناساز با فرهنگ و جامعه ایرانی تلقی شده و می‌شود. واقعیت این است که آنچه در ایران من‌حیث‌المجموع علوم انسانی نامیده می‌شود، همواره دچار عارضه سطحی‌نگری بوده است. این سطحی‌نگری، که به‌نوعی عامل اصلی رنجوری و نحیفی علوم انسانی نیز هست، از جهات مختلف آفت ثمردهی و بروز قابلیت‌های این

علوم بوده است. از یک سو، اصحاب علوم انسانی عموماً در چنبرهٔ تکرار و دوباره‌کاری روگرفت‌های نحله‌ها و مکاتب علوم انسانی بیگانه و روش‌ها و دستاوردهای پژوهش‌های متناسب با دیگر جوامع گرفتار مانده‌اند و از سوی دیگر، سطحی‌نگری و روساخت‌نگری عمومی در حوزهٔ علوم انسانی به قضاوت‌ها و یا چشمداشت‌های نابجا در باب آثار این علوم انجامیده است.

به‌هرروی، آنچه واضح است این است که علوم انسانی موجود، خواست‌ها و چشمداشت‌های فرهنگ بومی و البته پیچیدهٔ این سرزمین را برآورده نساخته است و به متاعی انتزاعی و ناشناس می‌ماند که همچنان در حاشیه، جا خوش کرده است. این البته بدان معنا نیست که به‌هیچ‌روی نمی‌توان امکانی برای متناسب شدن و تطابق یافتن این علوم با بایسته‌ها و مسائل پیش روی جامعهٔ امروز ایران فراهم آورد. از این رو، نوشتار حاضر امکان تغییر کیفیت نقش‌آفرینی این علوم در جامعهٔ کنونی ایران و حتی فرصت‌هایی را که چنین رویکرد تحول‌گرایانه‌ای می‌تواند در باب بازتولید معناها و نو و اصیل، حتی برای ارائه در مقیاس‌های جهانی به بار آورد، مورد مذاقه قرار می‌دهد.

قسمت عمده‌ای از دستاوردهای نظام‌های اندیشگی بشری، به‌خصوص در دورهٔ مدرن، به تقلیل وجههٔ فرهمند و در پاره‌ای از موارد، به انکار اصالت معنا در زندگی آدمیان برآمده‌اند. چنین رویکردی، با حذف گاه نادانسته و ناخواستهٔ صبغهٔ ریشه‌دار معنویت از صحنهٔ زندگی فردی و اجتماعی، «عقل جمعی خودبنیاد» (لاندمن، ۲۰۰۶: ۳۸) را به‌عنوان تکیه‌گاهی برای تبیین نسبت انسان و هستی برگزیده و بهره‌وری از علم و تکنولوژی را مبتنی بر آن قرار داده است. با شتاب زایدالوصف رشد علمی و فناورانه که بر این پارادایم تکیه دارد، دنیای مدرن و پسامدرن به غایت شیفتهٔ «بهره‌وری مادی افزون‌تر به هر قیمتی» شده و مبنای اصلی جهان‌نگری انسان غربی را بر آن استوار داشته است. (لوی، ۲۰۰۷: ۲۰۲) اما رفته‌رفته که اخلاق و معنویت در محاق فربه‌ی بهره‌وری مادی فرورفته است و ناکارآمدی بسیاری از مکاتب اخلاقی، فلسفی و معرفتی - که به‌کلی توجیه‌گر و مؤید فن‌سالاری و لذت‌جویی مادی حداکثری بوده‌اند - آشکار شده است، به‌تدریج زمزمه‌هایی

به گوش می‌رسد که ناظر به اشتیاق و میل به رجوع به سرچشمه‌های معناآفرین در زندگی فردی و جمعی آدمیان است. از این رو، به زعم ما، همگام با توسعه ابزار تولید و بهره‌وری مادی، در بحبوحه نابسامانی و بحران معنا، که دامن‌گیر جوامع مدرن است، فرهنگ‌هایی نظیر ما فرصتی مغتنم برای ارائه معنایابی اصیل و نغز در پیش رو دارند.

پاره‌ای از روش‌های تحقیق و رهیافت‌های علوم انسانی موجود، انسان را با تمام ابعاد وجودی و حتی فیزیولوژیکی‌اش به میدان تحقیق و مطالعه نیاورده‌اند. یک‌جانبه‌نگری‌ها و جزئی‌نگری‌های فراوان روش‌های تولید و کاربست علوم انسانی موجود، عملاً بسیاری از ابعاد روحی و شخصیتی و معنوی نوع بشر را نادیده گرفته‌اند. همچنان‌که تاریخ بشر بارها شاهد بوده است، چنین بینش‌ها و منش‌های تفکیک‌آمیز و تشتت‌افزایی که مدعی اصلاح امری از امور آدمیان بوده‌اند، هم‌زمان با آباد کردن ساحتی از ابعاد مسائل مبتلابه او، بسیاری از ابعاد وجودی او را به ورطه نابسامانی و اختلال کشانده‌اند.

چنان‌که می‌دانیم، بسیاری از مکاتب مشهور سیاسی و اقتصادی جهان مدرن، نظیر مارکسیسم و لیبرالیسم، از این دست هستند. بخش اعظم علوم انسانی موجود، که عمدتاً از خاک غرب سر برآورده و در جغرافیای فرهنگی و تاریخی آن بالیده است، غایتی به جز تأمین حداکثری رفاه و لذات مادی نداشته است. از این رو، نگرش مادی‌گرایانه که مبنای بسیاری از روش‌ها و رهیافت‌های علوم انسانی غرب است، گاه آدمیان را از اساس حائز وجه معنوی نمی‌داند و بیش از هر چیز، سامان‌بخشی به امور مادی و بهره‌وری دنیوی را وجهه همت خویش قرار می‌دهد. از این رو، این علوم عینیت‌گرایانه و مادی‌گرایانه، گاه به کلی در مقابل نگرش‌های تقواگرایانه و اخلاق‌مدار قرار می‌گیرند و با حذف گاه نادانسته و ناخواسته صبغه ریشه‌دار اخلاق و معنویت از صحنه زندگی فردی و اجتماعی، تنها و تنها «عقل جمعی خودبنیاد» (لاندمن، ۲۰۰۶: ۳۸) را به عنوان تکیه‌گاهی برای تبیین نسبت انسان و هستی برمی‌گزینند.

از همین رو، یکی از فرصت‌های نغز و شایگانی که در آرمان تولید علوم انسانی بومی رخ می‌نماید، در نظر آوردن انسان نوعی در تمام ساحت‌های درهم‌تنیده و پیچیده مادی،

طبیعی، اخلاقی، روانی، عقلی، معنوی و اجتماعی او است. به عبارتی گفتمان بومی سازی و یا اسلامی سازی علوم انسانی موجود واکنشی است صریح به رویکردها و بینش های مسلط غربی به موضوعات و غایات علوم انسانی.

### ۱. مسئله داری علوم انسانی در ایران؛ تهدید یا فرصت؟

نیکولاس ماکسول<sup>۱</sup>، فیلسوف معاصر انگلیسی، به جد معتقد است که مسیری که «علم» امروز طی می کند به هیچ روی نسبتی با «حکمت»، که غایت علم جویی است، ندارد. (ماکسول، ۲۰۰۷) پرواضح است که علم و دستاوردهای تکنولوژیک آن، امکانات و برخورداریهای روزافزونی فراهم می کنند، اما این دستاوردها به خودی خود حد و حصرها را مشخص نمی کنند. حد و حصرها الزاماً در جای دیگر تعیین می شوند و آن جای دیگر علوم انسانی است. در واقع این علوم انسانی است که به بشر سوار بر مرکب تیزپای تکنولوژی، چرایی و چگونگی استفاده از برخورداریهای و توانایی های علمی را یادآوری می کند.

حال در ایران، این علوم انسانی که باید مطابق با این تبیین، دیده بان ساحت های گوناگون علم باشد، خود دچار مسئله داری شده است و این مسئله داری دغدغه ای نیست که بتوان به تعارف و مجامله از کنار آن گذشت. تنها در یک ساحت عینی نظیر آموزش عالی، بیش از دو میلیون دانشجو و محقق در این حوزه مشغول تحصیل و تعلیم هستند. اینکه بخش های فراوانی از علوم انسانی موجود هیچ نسبت ارگانیکی با جامعه ایران، واقعیت ها و نیازهای آن ندارد و عموماً بود و نبود آن ها در عمل چندان تفاوتی نداشته و ندارد بر هیچ کس پوشیده نیست.

همچنان که روشن و مبرهن است که علوم انسانی موجود، دغدغه مند و حلال مشکلات جامعه ما و مسائل درون سرزمینی ما نیست. علوم انسانی موجود در ایران، علی رغم عقبه بالنده و پُربار گذشته، به علت سوء برداشت ها و سوء تفاهم های فراوان و رویه های پراکنده

1. Nicholas Maxwell

و متناقض، نتوانسته کارکرد عینی و جایگاه سازنده خویش را بیابد و نتایج و دستاوردهای حاصل را در اختیار تصمیم‌سازی‌ها و خط‌مشی‌ها قرار دهد.

جامعه ایران پس از تعطیلات تاریخی دراز، با مجموعه‌ای از علوم انسانی نوظهور روبه‌رو شد که عمدتاً از دنیای غرب و حوزه مسیحیت به او عرضه می‌شد. نابسامانی‌ها، ضعف‌ها و موانعی که در فرهنگ و جامعه ما وجود داشت، مجال برای تعامل و کنش فعال در برابر سیل تپنده این علوم فراهم نکرد و مواجهه و آشنایی با آن‌ها عموماً از طریق ترجمه و اخذ و اقتباس‌های شتابزده صورت گرفت. بنابراین چه در ساحت شناخت و چه در ساحت کاربری این علوم، تکاپوهای مقلدانه و بدون تعمق و زمینه‌کاوی<sup>۱</sup> صورت گرفت که چشم‌داشت‌ها و انتظاراتی را که از این علوم وجود داشت به‌هیچ‌وجه برآورده نکرد.

از دوره قاجار و تحت تأثیر برخی تحولات اجتماعی، به تدریج عده‌ای با علوم انسانی جدید آشنایی مختصری یافتند. در بسیاری از سفرنامه‌های این دوره، شاهد توجه نویسندگان ایرانی به آثار علوم انسانی جدید در غرب هستیم، اما این مواجهه زمینه‌های معرفتی و فلسفی که این علوم را پدید آورده بود و سرچشمه‌های فرهنگی و تمدنی را، که این علوم از آن نشئت می‌گرفت و در آن تکوین می‌یافت، مورد توجه و تفتن قرار نمی‌داد.

امروز نیز مواجهه ما با علوم انسانی همچنان بدون توجه وافی به بنیان‌های عمیق معرفتی و فلسفی سرچشمه‌ها و آبشخورهای این علوم صورت می‌گیرد و در عموم موارد، شالوده‌های معرفتی و مفهومی بایسته‌های این علوم مورد ژرف‌اندیشی، امکان‌سنجی و زمینه‌کاوی قرار نمی‌گیرد. واقعیت این است که بسیاری از اصحاب علوم انسانی همچنان سراسیمه به برگردان‌های سطحی این علوم و تکرار مفاهیم تهی از ژرف‌اندیشی و زمینه‌کاوی و نقد و ارزیابی علمی روی می‌آورند.

اصحاب علوم انسانی سرزمین ما همچنان در چنبره «دنباله‌روی» از مسیرهای اندیشگی

و تجربه‌های زیسته علوم انسانی فرهنگ‌های بیگانه قرار دارند. الگوگیری تمام و کمال از چاره‌اندیشی‌های دیگران در تحلیل و بازشناخت مسائل اجتماعی و فرهنگی از یک سو راه را بر جستجوی راه‌حل‌های واقعی و کارآمد بومی بسته و از سوی دیگر فرصت‌های اندیشمندان وطنی برای افزودن بر دستاوردهای اندیشه و معرفت جهانی را بر باد داده است.

علوم انسانی در کشور ما همواره با یک سوءتفاهم تاریخی دست به گریبان بوده است. این موضوع که منادیان علوم انسانی در ایران تحصیل‌کردگان غرب و فرنگی‌مآبان شیفته غرب بودند، همچنان در ذهنیت افراد، این گزاره را ایجاد می‌کند که این علوم خاستگاهی به جز تمدن غرب نمی‌توانند داشته باشند و حامل هیچ ارزشی به جز بایسته‌ها و دستاوردهای علوم انسانی غرب نمی‌توانند باشند. از سوی دیگر، چنین ذهنیتی اساساً قابلیت تولید و برون‌روی از تقلید و گرده‌برداری از دستاوردهای علوم انسانی غرب را نادیده می‌گیرد و چنین نگرشی را ذاتاً غیرممکن می‌پندارد. این چنین است که حتی در میان اصحاب پُرتوان و متفکر علوم انسانی ایران، گرده‌برداری شتاب‌زده از بینش‌ها و منش‌های مسلط و رایج در علوم انسانی غرب و لقاح مصنوعی مکاتب متنوع و منظرگاه‌های رایج در علوم انسانی غرب با مسائل درون‌سرزمینی به سکه‌ای رایج تبدیل شده است و استعدادها و استطاعت‌های فراوان تمدن و فرهنگ خودی در تولید یا بازتولید علوم انسانی مولد همچنان نادیده گرفته می‌شود.

## ۲. مجال رهیافت‌جویی، بازاندیشی و نوزایی معناآفرینانه در میراث علوم عقلی و فلسفی اسلامی

دخالت اراده‌ها و آگاهی‌های عالمان علوم انسانی در فهم و تحلیل موضوعات و غایات این علوم، رهیافت‌ها و رهاوردهای این علوم را مستقیم و غیرمستقیم وابسته به جهان‌نگری‌ها و ارزش‌گذاری‌های این عالمان و فضای زیست فرهنگی و اجتماعی

آن‌ها می‌کند. تاریخ علم و اندیشه بیانگر این است که مواجهه مفهومی<sup>۱</sup> با جهان و امور و پدیده‌ها همواره وجود داشته و دارد. در مواجهه مفهومی، ما با طرح سازواره‌های مفهومی خود می‌کوشیم جهان و امور را با عنایت به نگرش خویش تعریف یا بازتعریف کنیم یا حتی به تعبیری «تغییر» بدهیم. (کله، ۱۹۸۳: ۴۷) این مواجهه مفهومی، مبنای بنیادین خردورزی انتقادی و علم‌ورزی مدرن است. تاریخ تولید و عرضه نظریه‌ها تاریخ صف‌آرایی نظام‌های اندیشگی و معرفتی برای تحول و تکامل روش‌ها، رویکردها و ابزارهای مدیریت زندگی جمعی آدمیان بوده است. از این منظر، تحول در علوم انسانی را می‌توان به مثابه تلاش و تکاپویی مبنایی برای عرضه رویکردهایی نو و اصیل در مقولات عمده معرفتی و بینشی درون‌سرزمینی به شمار آورد. تمامی علوم و از جمله علوم انسانی، نه در خلأ پدید آمده‌اند و نه در خلأ بالیده‌اند و فربگی یافته‌اند، بلکه هر علمی درون پارادایم خاص خود به سر می‌برد. (ورنیو، ۲۰۰۳: ۱۸۳) عناصر متشکله پارادایم‌هایی که علوم، از جمله علوم انسانی در آن پدید می‌آیند، ساحت‌های متنوع فرهنگی، متافیزیکی، زیباشناختی، اجتماعی و اقتصادی و جز آن را دربرمی‌گیرند. تمام این عوامل به صورتی آمیخته و تدریجی در تکوین نظام دانایی و پارادایم‌های علوم انسانی تأثیر می‌گذارند و البته به نوبه خود، تحت تأثیر رهیافت‌های درهم‌تنیده این علوم نیز قرار می‌گیرند.

بنابراین اگر ما درصدد شکل‌دهی یا حداقل مساعدت در شکل‌گیری یک پارادایم نو و اصیل در حوزه علوم انسانی هستیم، باید این نکته ظریف را بیش از پیش مطمح نظر قرار دهیم که علوم انسانی بیش از هر چیز دیگر، بر محورهای همبسته هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی استوار است. تفکر رایج پوزیتیویستی و مادی‌گرایانه غالباً معرفت مادی از جهان را مورد توجه خویش قرار داده است. جهان‌بینی الهی اما بر شناخت دینی متکی است و از این رو، همواره مجال فراوانی برای نزدیک شدن به رویکردهای اشراقی، تفسیری و هرمنوتیکی فراهم می‌کند. از این رو، گفتمان مبتنی بر ضرورت تحول در علوم انسانی، یک فرصت بی‌بدیل برای اندیشیدن و مذاقه جدی در باب تولید معانی نوبه‌نو و

1. conceptual



نغز و اصیل است.

بدیهی است که اندیشیدن دربارهٔ روش‌ها و سازوکارهای مستعد چنین تحولی، به‌نوبهٔ خود، زمینه‌ساز تفحص برای چیستی و چگونگی تولید و بازتولید معنا نیز خواهد بود. در واقع نه تنها باید چاره‌ای برای معضل وارداتی بودن تمام مؤلفه‌های علوم انسانی، اعم از بایسته‌های پیشینی و دستاوردهای پسینی اندیشید، بلکه باید تا همان اندازه در تکاپوی ارائهٔ دستاوردهای نو و اصیل و تولید و سامان‌دهی دانش‌ها و ارزش‌های جایگزین تلاش چشم‌گیری از خویش نشان داد.

علوم انسانی از آن جهت که با انسان و نگرش کلان او به هستی ارتباط دارد، تنها زمانی می‌تواند به کارکردها و فعلیت‌های خویش دست یابد که متناسب با هویت و مختصات فرهنگی و اجتماعی زادبوم مخاطبِ خویش گام بردارد. شاید اینکه عموم اصحاب علوم انسانی موجود، نادانسته و ناخواسته و در قالب یک رفتار به‌اصطلاح علمی، در حال فربه کردن برخورداریهایی «جهان اول» هستند و از چاره‌جویی برای مسائل انسانی و اجتماعی جامعه‌های خویش درمانده‌اند، به دلیل فقدان یک جایگزین مدون و سامان‌یافته از آن چیزی است که می‌تواند علوم انسانی بومی نامیده شود.

استخراج قابلیت‌های واقعی فرهنگ بومی و تدوین روش‌مند دستاوردهای چنین رویکردهایی، ما را در گام اولِ تصفیۀ بایسته‌ها و مبانی علوم انسانی از حوزهٔ درون‌سرزمینی، یاری فراوان خواهد رساند. جامعهٔ ایران به‌گواهی آنچه در زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی آن قابل رصد است، جامعه‌ای است که در تمام شئون و ساحت‌های عینی و نظری خویش، با دینداری امتزاج یافته است. از این رو، علوم انسانی می‌تواند مطلوب چنین جامعه‌ای قرار بگیرد که این عنصر بنیادین و مؤثر را مبنای نظر و عمل خویش قرار دهد.

فضای اجتماعی سرزمین ما همواره سنت دینی را در پس و پشت زیرساخت‌های فکری و فرهنگی خود محفوظ داشته است. انسان ایرانی با تمام وجود به سنت دینی خود تکیه داده است. مجموعهٔ عرف و عادات و رسوم ما، حافظهٔ جمعی ما از تاریخ و فرهنگ و

تمامی باورهای منقح و غیرمنقح ما به کلی ملهم از این سنت است؛ سنتی که بنیادی‌ترین چفت‌وبست مشترک مؤلفه‌های سازنده آن، دغدغه‌های دیندارانه است. و البته به زعم اغلب اندیشه‌ورزان و نقادان این عرصه، تنها با وقع نهادن و اعتناورزی به این سنت مانا و دیرپاست که می‌توان راهی به دهی برد و طرحی نو در انداخت.

در دین اسلام، همواره دغدغه فراوانی برای ارائه تعریفی جامع و دقیق از انسان و نیازهای او وجود داشته است. گشوده بودن باب اجتهاد و تفقه در مسائل نوظهور، که در دوره‌های مختلف مورد ابتلای جامعه اسلامی بوده‌اند و راهکارهای پرداختن به آن‌ها نیز بر این دغدغه‌مندی افزوده است. حال با توجه به اینکه بخش زیادی از دغدغه‌های علوم انسانی به معنای عام را همین مسائل تشکیل می‌دهد، می‌توان یکی از سرچشمه‌های مهم این تحول‌جویی را در منابع اصیل فرهنگی دین اسلام جستجو کرد.

سرچشمه دیگری که البته به هیچ‌عنوان تصادم و تناقض‌مبنایی با فرهنگ دینی ندارد، فرهنگ ایرانی و خرده‌فرهنگ‌های ملیت ایرانی است. قسمت اعظم و حتی می‌توان گفت که کلیت این عامل مؤثر در جامعه ایران، همواره همپیوند و هم‌نوا با مبانی دین اسلام در طول سده‌ها با فرهنگ اسلامی در هم تنیده است. در طول مدید این همنشینی، اسلام عموماً مبانی و محتوا را ارائه داده و جزئیات شکل و قالب را به فرهنگ‌های بومی و مظاهر مدنی، نظری و هنری آن‌ها واگذار کرده است. این همپیوندی خود نقطه عطفی برای بهره‌مندی از ذخایر این سرچشمه‌های درون‌سرزمینی برای احیا و بازتولید معانی اصیل است.

اگر پیدایش و تکوین علوم متعدد در جهان اسلام را به صورت پدیدارشناختی و مستقل مورد بررسی قرار دهیم، در خواهیم یافت که دلیل عمده پیدایش، تکوین و تداوم مبانی و رهیافت‌های این علوم، پاسخ به نیازهای موجود در جامعه و گره‌گشایی از معضلات پیش روی اجتماع آن روز بوده است. در واقع ترویج مبانی و اشاعه دستاوردهای این علوم در گستره تمدن اسلامی، در نتیجه نگرشی بوده که تماماً در صدد پاسخگویی به نیازهای عینی محیط بومی جامعه اسلامی بوده است. از این منظر، علوم‌ی که از جوامع دیگر وارد

جهان اسلام می‌شد، متناسب با مقتضیات و مختصات جامعه اسلامی جرح و تعدیل و متحول می‌شده‌اند. از همین رو، در شرایط کنونی نیز تشخیص اولویت‌ها و درجه‌بندی ضرورت‌های توسعه تولید و بومی‌سازی علوم انسانی در جامعه ما، در مرحله نخست، باید فقط و فقط در راستای پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه خودمان باشد. نباید از نظر دور داشت که بازتولید یا مساعدت به تکوین مسیری که غرب در تولید علوم انسانی طی کرده است، برای جامعه ما هیچ مطلوبیتی ندارد، در حالی که با نگاهی درون‌سرزمینی و نگرشی عینی‌گرایانه برای تولید و تدوین رهیافت‌هایی که به کار گره‌گشایی از معضلات و بسط توفیق آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه خودمان باشد، رفته‌رفته سودای ارائه جهانی آنچه در چنته داریم نیز دور از ذهن نخواهد بود. در واقع زمانی اعتبار بین‌المللی تولیدات علوم انسانی بومی می‌تواند وجهه همت ما قرار گیرد که به مدد «مدیریت دانش» ی قوی و کارآمد، رهیافت‌ها و نتایج علوم انسانی بومی و معانی غز و بدیعی را که از آن برگرفته‌ایم، خود آزموده باشیم و اتقان و اعتبار آن‌ها را با سنجش‌های علمی و خردمدار به محک تجربه آورده باشیم.

### نتیجه‌گیری

باید پذیرفت که اصحاب و اعوان متخصص در علوم انسانی و اجتماعی، با تکیه بر ظرفیت‌های بومی، نه تنها می‌توانند در تشخیص و درمانگری مسائل مبتلابه جامعه ما مؤثر و مفید واقع شوند، بلکه می‌توانند در بازتولید و تدوین معانی بدیع و اصیل، اهتمام بورزند. بر ماست که صادقانه و عالمانه تصور ناصواب در نظر آوردن علوم انسانی به‌عنوان علوم حاشیه‌ای، تزئینی و دسته‌چندم را در منظومه نظری و عملی تولید علم در جامعه‌مان تصحیح کنیم. بر کسی پوشیده نیست که اگر علوم انسانی ما فرآیند بومی شدن را با توفیقی نسبی طی کند و رفته‌رفته شأن درخوری بیابد، بی‌شک می‌تواند به خلق نگرش‌های جدید، چه در ساحت محتوا و چه در زمینه مسائل روش‌شناختی تولید و کاربست علوم انسانی، توفیق حاصل کند. آن‌چنان‌که دیدیم، تنقیح و پیراستگی علوم

انسانی موجود و خلق انگاره‌های بدیع با رجوع به منابع اصیل و میراث فکری و فرهنگی اسلاف تمدن بومی، قبل از هر چیز، محتاج بازاندیشی و بازتولید روش‌های تحقیق کارآمد و متناسب با انگاره‌ها، بایسته‌ها و آرمان‌های تحول در علوم انسانی موجود و تولید علوم انسانی بومی است. همچنان‌که ما امروز وارداتی بودن موضوعات، غایت‌جویی‌ها و رهیافت‌های علوم انسانی موجود را عارضه‌ای سهمگین و البته درمان‌پذیر می‌دانیم، باید به «روش‌های تحقیق» وارداتی و ترجمه‌ای هم از اساس تردید کنیم و به‌جد برای تدوین و سامان‌دهی نوعی ماتریس نظام‌مند تحقیقات که براساس مقتضیات و مبناهای بومی شکل گرفته باشد، تلاش کنیم.

دغدغه ضرورت تحول و ارتقا در علوم انسانی ایران، که به جای خویش بسیار نیکو و ارزنده است، زمانی می‌تواند در عینیت به حرکت‌های مؤثر برای تولید و عرضه معنای جدید تبدیل شود که اصحاب علوم انسانی فراتر از سازوکارهای اداری و تشکیلاتی، عمیقاً به این بینش دست یابند که اولاً امکان بازتعریف و سامان‌دهی علوم انسانی مبتنی بر نظام‌های ارزشی بومی نظیر اسلام دور از ذهن نیست و ثانیاً این نگرش جدید و دستاوردهای منتج از آن، قابلیت گره‌گشایی از مسائل و معضلات پیش روی انسان جامعه امروز ایران را بالقوه در خویش دارد.

علوم انسانی اسلامی می‌تواند نگاهی دیگرگون به انسان و آنچه به او مربوط و منتسب است، ارائه کند. از قضا ناکارآمدی نگرش‌هایی که به‌صورت لقاح مصنوعی و بدون طی کردن فرآیند طبیعی بهینه‌شدگی در عرصه علوم انسانی موجود پیدایش یافته‌اند، می‌تواند فرصت بی‌بدیلی برای عرضه سخنی نغزتر و تازه‌تر از آنچه تا به حال بوده است، ارائه کند. البته شایسته یادآوری است که مراد ما از طرح این موضوع این نیست که علوم انسانی باید نقشی همسان یا شبیه آموزه‌های دینی ایفا کند، بلکه بر این عقیده‌ایم که علوم انسانی با رویکرد اسلامی می‌تواند در خدمت گفتمانی خاص از دینداری قرار گیرد که در تعالی انسان در همین روزگار رنجوری و نحیفی معنا نقش اساسی داشته باشد. در واقع ما نه تنها باید در مسیر تحول در علوم انسانی به بازاندیشی‌های جدی روی بیاوریم، بلکه

باید اندیشه‌ی ارتقای علوم انسانی را نیز در سر‌پرورانیم. با این توصیف، می‌توان علوم انسانی‌ای را فرض کرد که دیگر دچار یک «بینوایی و درماندگی مزمن» نباشد. به هر روی، سرزمین ما میعادگاه بسیاری از سرچشمه‌های حرکت‌های خلاق و بالنده در حوزه علوم انسانی بوده است. چشمداشت چهره‌های تابناکی همچون خواجه نصیرالدین طوسی، ابونصر فارابی، ابن‌سینا، شهاب‌الدین سهروردی و ملاصدرای شیرازی آن‌چنان هم دور از ذهن نیست که به کلی دست‌نیافتنی باشد.

چنین نگرشی فراتر از فراهم آوردن رهیافت‌هایی برای حل و فصل مسائل پیش روی حوزه‌های درون‌سرزمینی، می‌تواند در حراست فعال و بصیرانه از استقلال و هویت دینی و ملی، در کوران پدیده‌هایی نظیر جهانی‌سازی و لیبرال‌سازی، مؤثر و مفید واقع شود و مولد سنخ‌های از علوم انسانی نوآورانه و اصیل بشود که نه در فضای حاشیه‌ها، بلکه در تمام ساحت‌های درون‌زندگی و به‌صورتی انضمامی همراه با سایر تحولات انسانی و اجتماعی بیابد و نتایج مفید و قابل اعتماد به بار بیاورد.

جامعه امروز ما توانایی تکاپو در عرصه‌های تولید و نظریه‌پردازی در علوم انسانی را بالقوه در خویش دارد یا حداقل انگیزه و احساس نیاز کافی برای حرکت در این مسیر را ابراز داشته و می‌دارد. از این رو، می‌توان امید داشت که اگرچه مدت مدیدی از روزگار طلایی بالندگی و فرهنگ‌های حوزه‌های تعلیماتی و علمی فرهنگ ایرانی - اسلامی گذشته است و به دنبال اعصار پیاپی افول و انحطاط، در زمینه ظرفیت‌های مفهومی و معرفتی زنده و پویایی که مستعد تبیین و تحلیل پدیده‌ها و امور دنیای جدید و حل مسائل آن باشند مشکلات عدیده‌ای داریم، اما فرصت نوزایی که امروز می‌تواند فراهم شود، بی‌شک قابلیت تبدیل شدن به یک تجربه درخشان را در خویش دارد.

با بهره‌مندی هوشیارانه از آفاق جدید روش‌ها و دستاوردهای علوم انسانی، می‌توانیم با گذر از افول تاریخی خود و آنچه در دنیای امروز می‌گذرد و مطلوب و مقبول ما نیست، آگاهانه مواجه شویم. بر ماست که دستمایه‌ها و دستاوردهای کارنامه علمی نیاکان پُرتوفیق خود را مورد بازاندیشی و تعریف مجدد قرار بدهیم و با رجوعی عالمانه به سنت‌های

معرفتی و نظام تعلیماتی گذشته خویش و تحلیل این سنت‌ها و یافتن بصیرت‌های اصیل و تازه در متن همین سنت‌ها، تجدد و تحولی عمیق و واقعی را مدنظر قرار دهیم. از این رو، با توجه جدی به روش‌شناسی‌ها و قالب‌های بیانی جدید و سامان‌دهی خردمندانه و هوشیارانه به سرمایه‌های محتوایی موجود در علوم انسانی بومی، می‌توان حتی سودای برخورداری از یک گفتگوی همسان با علوم انسانی غربی را در سر پروراند و برای عرضه آن با جان و دل تلاش کرد و این به معنای واقعی کلمه، مترادف با «بومی‌سازی» درون‌زا و خودانگیخته و طبیعی علوم انسانی است.

علوم انسانی ما اندکی نابسامان است، اما به هیچ روی، شکست‌خورده و بی‌عقبه نیست. نابسامان رفتارهای ناباورانه و مقلدانه و سبک‌سرانه و جهالت‌های نهادمندشده در روش است، و گرنه از قضا در همین روزگار پُرتشتت و مشوّه می‌تواند با تکیه بر سرچشمه‌های پرتألؤ درون‌سرزمینی، نظیر معارف دینی، طرحی نو دراندازد و بنایی از شکوه‌مندی معنویت و عقلانیت پی‌افکند که هم از اصالت برخوردار باشد و هم از وجاهت خردورزی و رعایت علم‌آیینی. پُرواضح است که برای تولید علوم انسانی بومی و تولید معانی بدیع، ناگزیر باید ابتدا مذاقه‌های فراوان و پُردامنه‌ای در باب مسائل روش‌شناختی صورت داد و سپس مجدانه و مجتهدانه به واکاوی، تحلیل، بازآفرینی و تدوین سامانمند منابع اصیل و متقن بومی پرداخت. از یاد نبریم که رجوع به قاطبه این منابع، نظیر متون اسلامی که روش‌ها و رهیافت‌های اجتهاد دینی را مطرح کرده‌اند، بی‌گمان از گام‌های استوار در فرآیند تولید علوم انسانی اسلامی به شمار می‌روند.

## کتابنامه

۱. عضدانلو، حمید، (۱۳۸۰)، گفتمان و جامعه، تهران، نی.
۲. فوکو، میشل، (۱۳۷۸)، نظم گفتار، ترجمه: باقر پرهام، تهران، آگاه.
۳. میرزایی، یحیی، (۱۳۹۱)، «درآمدی بر اسلامی‌سازی روش تحقیق در حوزه علوم انسانی»، خردنامه، شماره ۹۴، تهران، گروه مجلات همشهری.
4. Landman, Todd, (2006), Studing Humain Rights, London, Routledge - Political Science.
5. Lévy, Jacaues, (2007), Milton Santos: philosophe du mondial, citoyen du local, PPUR presses polytechniques.
6. Maxwell, Nicholas, (2007), Knowledge to Wisdom: A Revolution for Science and the Humanities, London, Pentire Press.
7. Quellet, André, (1983), L'évaluation créative: une approche systémique des valeurs, Quebec, PUQ.
8. Vergnioux, Alain, (2003), L'explication dans les sciences, Bruxelles, De Boeck Supérieur.

